

تأملی پیرامون اخوانیه مستوره به رونق سندجی و تاثیر آن در پرتو افکنی به مسائل برگ‌های پایانی تاریخ او*

محمد کلهر^۱

چکیده

جایگاه رفیع ماه‌شرف خانم کردستانی متخلص به مستوره (۱۲۶۴ - ۱۲۲۰ ق) در حوزه‌های ادبیات و تاریخ برادبا و مورخین پوشیده نیست. دیدگاه مستوره در تاریخ اردلان بسی جای‌تامل دارد؛ زیرا وی هم‌تاریخ‌نگاری سترگ است و هم تاریخ‌نگری رُف اندیش. دقت‌نظر مستوره در انکشاف زوایای پنهان تاریخ اردلان بی‌نظیر است، اما واپسین برگ‌های تاریخ مستوره به علت مغشوش و ناتمام ماندن، از این قاعده مستثنی است. البته مهاجرت اجباری مستوره به سلیمانیه در سال ۱۲۶۳ ق، و از دست دادن حامی بزرگش حسینقلی خان حاوی اردلان و نا به سامانی‌های ناشی از آن در این خصوص بی‌تاثیر نبوده است. مقاله حاضر بر آن است تا با استعانت از شیوه نقد بیرونی و درونی راوی و روایت اخوانیه مستوره به عمویش رونق سندجی، که با نگارش تتمه‌ای بر تاریخ مستوره، اثر ناتمام او را به اتمام رسانیده است، بخشی از زوایای مغشوش و تحریف‌شده واپسین برگ‌های تاریخ مستوره را آشکار نماید.
واژگان کلیدی: کردستان اردلان، مستوره، اخوانیه، رونق‌سندجی، حسینقلی خان اردلان، والیه خانم.

On Ekhvaniyeh of Mastureh to Ronaghe Sanandaji and Its Effect on Explaining the Problems in the Final Pages of Her History

Mohammad Kalhor²

Abstract

MahSharaf Khanom-e-Kurdستاني, whose pen-name is Mastureh (1805-1848 A.D.), had a high position in literature and history. This is no secret to literati and historians that the viewpoints of Mastureh in the History of Ardalan should be studied because she was both a great historian and a profound historiographer. Mastureh had an excellent eye for discovering the hidden angles of Ardalan History excepting the last leaves of Mastureh history—which was unfinished. Mastureh's forced immigration to Soleimaniyeh in 1847 A.D., losing her big supporter Hossein Gholikhan Ardalan, and the resulting disorders and confusions were all influential in this case. The present article tries to study and criticize the narrator and Ekhvaniyeh of Mastureh narration to her uncle, RonagheSanandaji, in an external and internal criticism who had completed his unfinished work by writing the residual of history of Mastureh. He tries to revive part of the hidden angles in the last leaves of Mastureh History..

Keywords: Kurdistan Ardalan, Mastureh, Ekhvaniyeh, RonagheSanandaji, Hossein Gholikhan Ardalan, ValiyehKhanom.

۱. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد یادگار امام خمینی (ره) شهر ری. * تاریخ دریافت ۱۳۹۴/۷/۹ * تاریخ پذیرش ۱۳۹۴/۹/۱۷
2. Assistance Professor of Islamic Azad University, Shahre-rey Branch. Email: kalhor.mohammad72@gmail.com

مقدمه

بررسی اسناد و مدارک مکتوب تاریخی شامل سلطانیات، دیوانیات، اخوانیات و اسناد مالی، حقوقی و قضایی^۳ هر یک به نوبه خود گوشه‌هایی از زوایای تاریک و ناپیدای تاریخ را هویدا می‌کنند. از میان این اسناد، اخوانیات کمتر مورد توجه قرار گرفته است. اخوانیات شامل مکاتبات دوستانه و خانوادگی است، که به دو دسته تقسیم می‌شود. اول مکتوبات ادبی و هنری. ماهیت این گونه اخوانیات بر پایه فضل فروشی نویسنده و فاقد بهره تاریخی است. دوم اخوانیاتی که در آن نویسنده از خصوصیات زندگی خود یا دیگران سخن به میان آورده است. از این رو، از این دسته از اخوانیات می‌توان بهره تاریخی برد.^۴

مکتوب ماه شرف خانم کردستانی، متخلص به مستوره، به عمویش میرزا عبدالله رونق‌سندجی که برای نخستین مرتبه انتشار می‌یابد، در زمره اخوانیات محسوب می‌گردد. اگرچه با مطالعه این اخوانیه ابتدا این موضوع به ذهن خواننده متبادر می‌گردد که مقصود مستوره از نگارش آن، نمایاندن قدرت کلک و تسلطش بر ادبیت و عربیت بوده است، اما با اندکی تأمل می‌توان دریافت که در تمام مکتوب مزبور، ادبیات متن نبوده و در چندین مورد، تاریخ از حاشیه به متن رهنمون شده است. از این رو، نه تنها اخوانیه مستوره تلفیقی از ادبیات و تاریخ محسوب می‌گردد، بلکه، حاوی نکات ارزشمندی در تاریخ اردلان است.

بررسی موقعیت اجتماعی مستوره

ماه شرف خانم قادری، متخلص به مستوره، در سال ۱۲۲۰ ق. در سنندج چشم به جهان گشود.^۵ اغلب معاریف خاندان قادری توأمان از قلم و سیاست در جهت ارتقاء جایگاه خاندانشان سود جستند. قادرخان جد اعلای این خاندان یکی از اشراف درگزين همدمان بود که در سال ۱۱۲۰ ق. به سنندج مهاجرت کرد. وی بعد از ازدواج با یکی از اعزّه سنندج، نزد والیان اردلان مکانتی والا یافت.^۶ محمد آقا - جد مستوره - نزد خسروخان اردلان (۱۲۰۴ ق.) پرورش یافت. وی خزانه دار و ناظر صندوق خانه والیان اردلان گردید. ازدواج خورده خانم دختر محمد آقا ناظر کردستانی با امان الله

۳. جهانگیرقائم مقامی، مقدمه‌ای بر شناخت اسناد تاریخی (تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۰)، ص ۴۳-۴۱.

۴. همان، ص ۴۲.

۵. بابامردوخ روحانی، تاریخ مشاهیر کرد، ج ۱ (تهران: سروش، ۱۳۸۲)، ص ۳۷۹.

۶. عبدالله رونق‌سندجی، تذکره حدیقه امان‌اللهی، تصحیح و تحشیه دکتر ع. خیامپور (تبریز: دانشکده ادبیات تبریز، ۱۳۴۴)،

خان (۱۲۴۰ - ۱۲۱۴ ق) - فرزند خسروخان اردلان - بر نفوذ این خاندان افزود.^۷ والی زاده ادیب - حسینقلی خان اردلان - متخلص به حاوی حاصل این ازدواج بود.^۸ وی ضمن مباحثات به خاندان مادریش، ایشان را ردف الملوک - همنشین سلاطین - نامیده است.^۹ از محمد آقا ناظر کردستانی، سه پسر به نام‌های ابوالحسن، ابراهیم، و عبدالله بر جای ماند.^{۱۰} ابوالحسن بیگ ارشد ایشان، به سان پدر از مقربین والیان اردلان و محترمین عصر خویش بود.^{۱۱} از ابوالحسن بیگ دو فرزند بر جای مانده است. اول ماه شرف و دیگری ابوالمحمد که در عنفوان جوانی در ۲۹ ربیع الاول ۱۲۶۲ ق. در گذشت.^{۱۲}

مادر مستوره - ملک نساء خانم وزیری - متوفی به سال ۱۲۵۰ ق. فرزند میرزا عبدالله از خاندان وزیری کردستان و برادر زاده میرزا احمد وزیر بود.^{۱۳} پیشینه خاندان دیوان سالار وزیری که وزارت والیان کردستان را بر عهده داشتند به سال ۱۰۲۲ ق. یعنی دوران اقامت خان احمد خان اردلان در اصفهان، باز می‌گردد. خواجه ابراهیم اصفهانی - جد خاندان وزیری - در سال ۱۰۲۲ ق. در معیت خان احمدخان راهی کردستان شد و یکی از خاندان‌های متنفذ دیوان سالار در کردستان را بنیان نهاد.^{۱۴} مستوره میان این دو خاندان دیوان سالار و ادب پرور، پرورش یافت. وی تحت توجهات پدرش مدارج «فضل و کمال و خط و ربط و شعر»^{۱۵} را طی کرد و به‌عنوان شاعرهای با قریحه لطیف، شهره خاص و عام گردید. یحیی معرفت، پیدایش مستوره با آن ذوق سرشار را یکی از خوارق عادات و فلتات

۷. عبدالله رونق سندنجدی، تذکره حدیقه امان‌اللهی، تصحیح و تحشیه دکتر ع. خیامپور (تبریز: دانشکده ادبیات تبریز، ۱۳۴۴)، ص ۴۶۸؛ علی اکبر وقایع نگار، حدیقه ناصریه و مرآت‌الظفر، به کوشش محمد رئوف توکلی (تهران: توکلی، ۱۳۷۹)، ص ۲۱۱؛ محمد مردوخ، تاریخ مردوخ (تهران: کارنگ، ۱۳۷۹)، ص ۲۶۰؛ شیرین اردلان، خاندان کرد اردلان در تلالی امپراطوری‌های ایران و عثمانی، ترجمه مرتضی اردلان (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۸۷)، ص ۲۴۸.

۸. رونق سندنجدی، ص ۲۵۲-۲۵۱؛ رضاقلی هدایت، مجمع الفصحا، ج ۲، بخش اول، به کوشش مظاهر مصفا (تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۹)، ص ۲۱۹-۲۱۸.

۹. رونق سندنجدی، ص ۲۵۰.

۱۰. همان، ص ۵، ۴۳۸، ۵۳۲.

۱۱. ماه شرف خانم کردستانی، دیوان مستوره، با مساعی حاجی شیخ یحیی معرفت (تهران: مباشر طبع محمد رمضان و مطبعه شوری، ۱۳۰۴)، ص ۴؛ عبدالحمیدحیرت سجادی، شاعران پارسی‌گوی کرد (تهران: احسان، ۱۳۷۵)، ص ۷۴۶.

۱۲. مستوره، تاریخ اردلان، مقدمه و تصحیح ناصر آزادپور (سندج: چاپخانه بهرامی، ۱۹۴۶)، ص ۱۹۹.

۱۳. همان، ص ۱۹۹.

۱۴. در مورد پیشینه و جایگاه خاندان وزیری، نک: وقایع نگار، حدیقه ناصریه و مرآت‌الظفر، ص ۱۹۸؛ مردوخ، ص ۲۵۳؛ اردلان،

ص ۲۴۹.

۱۵. وقایع نگار، ص ۲۱۱.

طبیعت قلمداد کرده است.^{۱۶} دیوان بیگی، نیز، وی را برتر از رجال فرهیخته عصر خویش دانسته است.^{۱۷} هم سگالی و علایق مشترک در حوزه شعر و ادبیات میان مثلث مستوره (۱۲۶۴ - ۱۲۲۰ ق.) عمویش میرزا عبدالله رونق سنندجی (۱۲۸۱ - ۱۲۱۸ ق.) و پسر عمه‌اش حسینقلی خان حاوی اردلان (۱۲۶۳ - ۱۲۱۹ ق.)^{۱۸} زمینه‌ساز بیوندی ژرف میان ایشان گردید. کما این که، تا پایان عمر مستوره تداوم یافت. در سال ۱۲۴۰ ق. امان الله خان اردلان در گذشت و فرزندش خسرو خان (۱۲۵۰ - ۱۲۴۰ ق.) والی کردستان گردید. خسروخان سیاستی خصمانه در قبال برادرانش، از جمله حسینقلی خان، درپیش گرفت. کردار خسروخان بر ابوالحسن بیگ خالوی حسینقلی خان گران آمد و به تیرگی روابط میان خاندان قادری و خسروخان منجر شد. اگرچه ابوالحسن بیگ و سایر بزرگان خاندان قادری به دستور خسروخان دستگیر شدند، اما خسروخان تغییر رویه داد و ابوالحسن بیگ و سایر محبوسین خاندان قادری را آزاد نمود. ما حاصل روابط حسنه جدید میان خسروخان و خاندان قادری، همانا ازدواج سیاسی خسرو خان با مستوره در سال ۱۲۴۴ ق. بود.^{۱۹} این مصاهره، سبب ناخرسندی حُسن جهان خانم قاجار متخلص به والیه همسر اول خسرو خان، دختر بیست و یکم فتحعلی شاه، گردید.^{۲۰} والیه خانم در دوران حیات خسروخان ناخرسندی خود را در چامه‌هایی با مضامین هجر و جفاکاری یار و طعنه بر رقیب آشکار نموده است:

وصال تو نصیب رقیب و من ز فراغت چرا ز غصه نالم، چرا ز غم نخروشم^{۲۱}

✱

من خود ز جور ظلم تو افتاده ام ز پا دیگر مرا تحمل جور رقیب نیست^{۲۲}

✱

ای گل من با رقیب دیگری دامنت بگرفت خار تازه‌ای^{۲۳}

۱۶. ماه شرف خانم کردستانی، دیوان مستوره، ص ۱۰۵.

۱۷. احمد دیوان بیگی، حدیقه الشعر، ج ۳، مقدمه، تصحیح و تحشیه دکتر عبدالحسین نوایی (تهران: زرین، ۱۳۶۶)، ص ۲۱۹۴.

۱۸. در خصوص زندگی و اشعار حسینقلی خان حاوی، نک: رونق. ص ۲۶۶-۱۸۷؛ احمد دیوان بیگی، حدیقه الشعر، مقدمه تصحیح و تحشیه دکتر عبدالحسین نوایی، ج ۱ (تهران: زرین، ۱۳۶۴)، ص ۴۱۴-۴۱۳.

۱۹. مستوره، تاریخ اردلان، ص ۱۷۸ - ۱۷۶.

۲۰. در مورد ازدواج خسروخان با والیه خانم نک: خسرو مصنف اردلان، لب التواریخ (تهران: کانون خانواده‌گی اردلان، ۱۳۵۶)،

ص ۹۱-۹۲؛ در مورد والیه خانم نیز نک: رونق سنندجی، ص ۴۶۶-۴۵۷؛ دیوان بیگی، ج ۳، ص ۲۲۰۹-۲۲۰۱.

۲۱. حُسن جهان خانم والیه و خسروخان والی، دیوان والیه و والی و بساط و نشاط، به کوشش یدالله روشن اردلان (تهران:

توکلی، ۱۳۸۶)، ص ۱۶.

۲۲. همان، ص ۱۶.

۲۳. همان، ص ۱۶.

روابط میان مستوره و خسروخان، علی‌رغم ازدواج سیاسی، میان ایشان به روابطی عاشقانه تبدیل شد. اوج این روابط در غزلیات مستوره خطاب به خسروخان تجلی یافت.^{۲۴} با مرگ خسروخان در سال ۱۲۵۰ق. تنها حامی مستوره از میان رفت و رضاقلی خان فرزند خردسال والیه خانم، والی کردستان گردید. مستوره در خصوص مرگ خسروخان و حوادث بعد از آن، می‌نویسد: «عاقبت آمد به سرم آن چه از آن می‌ترسیدم ... در یوم پنج شنبه دویم شهر ربیع الاول ۱۲۵۰ق. مرغ روح پر فتوحش با هزار حسرت و ناکامی سوی روضه رضوان شتافت ... بعد از فوت خسروخان، رضاقلی خان که خلف ارشد آن حضرت بود، در سن یازده سالگی به مقام حکمروایی رسید.»^{۲۵}

صغر سن رضاقلی خان، فضای مناسبی فراروی والیه خانم گشود، وی به رسم ولات کردستان^{۲۶} «متکفل جمیع مهمام ملکی» شد.^{۲۷} والیه در تداوم تسلط بیشتر بر والی نوجوان و کردستان، در سال ۱۲۵۲ق. طوبی خانم خواهر اعیانی محمد شاه را برای رضاقلی خان خواستگاری نمود.^{۲۸} با ورود طوبی خانم به عنوان همسر والی به سنندج، شاهزاده خانم‌های قاجار در کردستان مالک‌الرقاب گردیدند. از این‌رو، دیگر جایگاهی برای مستوره که زمانی وزارت اندرون خسروخان را برعهده داشت،^{۲۹} باقی نماند. بدین سان مستوره مجدداً تمام هم خود را مصروف مطالعه، نگارش، و چامه سرایی نمود.

بررسی اخوانیه مستوره

اخوانیه مستوره به عمومیش در یکی از مجموعه های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره ۸۹۳۱/۱۱۹ موجود است.^{۳۰} این نسخه با ۲۴۵ برگ در ابعاد ۲۷/۷×۱۳ با جلد میشن قهوه ای ضربی با ترنج و سرترنج گره دار با سر طبل منقش و شمسه ضربی متعلق به عبدالقادر کویی بوده

۲۴. ماه شرف خانم مستوره کردستانی، دیوان مستوره، به کوشش احمد کرمی (تهران: نشریات ما، ۱۳۶۲)، ص ۳-۲.

۲۵. مستوره، تاریخ اردلان، ص ۱۸۱ - ۱۸۰.

۲۶. عبدالقادر بابانی، سیرالاکراد، به اهتمام محمد رفوف توکلی (تهران: توکلی، ۱۳۶۶)، ص ۷۲.

۲۷. وقایع نگار، ص ۱۲۴.

۲۸. بابانی، ص ۷۴؛ وقایع نگار، ص ۱۲۵؛ میرزا شکر الله سنندجی، تحفه ناصری، مقدمه، تصحیح و مقابله دکتر حشمت الله طبیبی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۵)، ص ۲۱۵؛ فضل الله خاوری، ۱۲۵۴ق. را سال ازدواج رضاقلی خان و طوبی خانم ذکر کرده است. نک: فضل الله خاوری، تذکره خاوری، به کوشش میرهاشم محدث (زنجان: زنگان، ۱۳۷۹)، ص ۱۶۱.

۲۹. مستوره، تاریخ اردلان، ص ۱۸۰.

۳۰. عبدالقادر کویی، مجموعه، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ۸۹۳۱/۱۱۹، گ ۲۳۳ پ.

است.^{۳۱} وی این نسخه را «وقف اعلم و اصلح عالم اولاد» خود نموده است.^{۳۲} از اینرو نسخه مزبور ابتدا به پسرش ملا عبدالله مولوی طبیب و سپس به نوه اش محمد مولوی تعلق گرفته است.^{۳۳} متأسفانه از عبدالقادر کویی اطلاع چندانی حاصل نشد به جز این که وی خود را «عبدالقادر کویی الاصل ساکناً ساوجبلاغی مشهور به طبیب و کحال»^{۳۴} معرفی نموده است. وی همچنین خود را جراح نامیده است.^{۳۵} بنابر نوشته عبدالقادر، وی ابتدا در کوی و حریر^{۳۶} به تحصیل علوم دینی پرداخته، همچنین مدت دو سال در مدرسه عباسی ساوجبلاغ مکرری تحصیل نموده، سپس برای آموختن زبان فارسی ابتدا در سقز نزد مولانا محمود بانه‌ای تلمذ کرده و در نهایت رهسپار سندج شده است.^{۳۷} به نظر می‌رسد حذاقت وی در طبابت^{۳۸} سبب توجه حاکم سقز به وی شده است، زیرا عبدالقادر در این خصوص یادآور شده که در سال ۱۲۶۲ ق. در خدمت مصطفی خان بن محمد سلطان - حاکم سقز - بوده است.^{۳۹} محمد سلطان حاکم سقز که به گفته عبدالقادر بابانی، «مردی مجرب و از اعظم ملک»^{۴۰} بود، در رقابت‌های میان رضاقلی خان و امان‌الله خان در ۱۵ جمادی‌الثانی ۱۲۶۲ ق. به قتل رسید.^{۴۱} بنابراین، حضور عبدالقادر کویی در سقز می‌بایست بعد از ۱۵ جمادی‌الثانی ۱۲۶۲ ق. یعنی اوایل حکومت مصطفی خان بوده باشد. عبدالقادر کویی تا سال ۱۲۹۴ ق. در قید حیات بوده است.^{۴۲} نکته مهم و قابل توجهی که در مورد عبدالقادر کویی وجود دارد، این است که نباید وی را با

۳۱. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۲۹/۱، به کوشش محمد حسین حکیم (تهران: کتابخانه، موزه و اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۰)، ص ۳۸۱-۳۸۰.
۳۲. عبدالقادر کویی، گ ۸۸ پ، گ ۲۰۰ ر.
۳۳. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ص ۳۸۰.
۳۴. عبدالقادر کویی، گ ۲۳۷ ر.
۳۵. همان، گ ۶۲ پ.
۳۶. سنجاق (بخش) کوی، جزو قضای (شهرستان) شهر زور از ولایت موصل بوده است. اما، امروزه بخش کوی، جزو استان اربیل است. [نک: علی جواد، ممالک عثمانیه، ج ۳ (استانبول: محمود بک مطبعه سی، ۱۳۱۴ ق.)، ص ۷۹۵ و ۷۰۲؛ عبدوللاغه‌فوره، سنووری کوردستان (هه ولیر؛ وه‌زاره‌تی په‌روه رده، ۲۰۰۶ م.)، ص ۲۲]. ناحیه حریر: در سال ۱۳۱۴ ق. جزو قضای روانز و سنجاق شهر زور و ولایت موصل بوده است. امروز، ناحیه حریر از قضای شقالوه و استان اربیل است. [نک: علی جواد، ج ۳، ص ۸۹۴؛ غه‌فوره، ص ۲۲].
۳۷. عبدالقادر کویی، گ ۶۲ پ.
۳۸. عبدالقادر کویی، گ ۶۹ پ، یکی از بیماران عبدالقادر کویی بعد از کسب بهبودی در نامه‌ای تشکر آمیز، وی را حکیم حاذق و طبیب صادق نامیده است. ر. ک عبدالقادر کویی، گ ۱۴۲ ر.
۳۹. عبدالقادر کویی، گ ۱۹۰ پ.
۴۰. بابانی، ص ۸۱.
۴۱. مستوره، تاریخ اردلان، ص ۱۹۶-۱۹۵.
۴۲. عبدالقادر کویی، گ ۲۱۴ ر.

شاعر همنام، هم ولایتی و معاصرش یعنی حاجی قادر کویی (۱۳۱۲/۱۴-۱۲۳۷ق.) یکی گرفت، زیرا اولاً حاجی قادر کویی، هیچ گاه ازدواج نکرد؛ در نتیجه بلاعقب بوده است.^{۴۳} در حالی که عبدالقادر کویی طبیب، نسخه مزبور را وقف اولاد خود نموده و بعد از وی این نسخه چنانچه ذکر شد ابتدا به فرزندش سپس به نوه‌اش رسیده است. ثانیاً حاجی قادر کویی از سال ۱۸۵۴م / ۱۲۷۰ق. بعد از کسب علوم دینی و ادبی در شهرهای اربیل، سلیمانیه، سردشت، ساوجبلاغ مکرری و اشنویه، راهی استانبول گردید و تا پایان عمر در سمت آموزگار فرزندان خاندان بدرخانی در آن شهرسکنی گزید،^{۴۴} در حالی که عبدالقادر کویی تا سال ۱۸۶۸م / ۱۲۸۵ق. ساکن ساوجبلاغ بوده است.^{۴۵}

مجموعه عبدالقادر کویی طبیب، دارای ۱۲۲ موضوع مختلف شامل رسائلی با نویسندگان متفاوت در حوزه‌های بلاغت، فلسفه، عرفان، فقه، حدیث، تفسیر، کلام و... به زبان عربی و یادداشت‌هایی متنوع و پراکنده در حواشی و فواصل رسائلی مزبور از عبدالقادر طبیب است. یادداشت‌های عبدالقادر کویی را می‌توان به سه دسته تقسیم نمود: دسته اول شامل دستورالعمل‌های پزشکی به خط عبدالقادر کویی طبیب در خصوص درمان چشم درد،^{۴۶} بواسیر،^{۴۷} گاز گرفتگی سگ‌ها و زخم‌ها،^{۴۸} نفخ شکم^{۴۹} و چند دستورالعمل طبابت متفاوت دیگر است.^{۵۰} دسته دوم یادداشت‌هایی بدیع به خط عبدالقادر کویی پیرامون تاریخ، ادب، و فرهنگ کردستان است. از جمله این یادداشت‌ها می‌توان به سخنان سید طه نقشبندی،^{۵۱} طاعون سنوات ۱۲۴۷ق. و ۱۲۵۶ق. در کردستان،^{۵۲} فتوح مسلمین در

۴۳. بابا، مردوخ روحانی، تاریخ مشاهیر کرد، به کوشش محمد ماجد مردوخ روحانی، ج ۲ (تهران: سروش، ۱۳۸۲)، ص ۵۲، جهت اطلاع بیشتر در مورد حاجی قادر کویی و اشعارش نک: جبه لال ده باغ، حاجی قادر کویی، سلیمانی: مه کتبه بی بیرو هوشیاری، ۲۰۰۹)، د. خانزاد، عه لی قادر، زمانی شیعی، حاجی قادر کویی و مه حوی و شیخ رزاری تاله بانی (هه ولیر: له بلاو کراوه کانی نه کادیمیای کوردی، ۲۰۱۲).

۴۴. مردوخ روحانی، ص ۵۲-۵۱؛ جهت اطلاع بیشتر در خصوص امیر بدرخان و خاندان بدرخانی نک: محمد امین زکی بیگ، زبده تاریخ کردو کردستان، ترجمه یدالله روشن اردلان، ج ۱ (تهران: توس، ۱۳۸۱)، ص ۱۷۷-۱۷۵؛ دیوید، مک داول، تاریخ معاصر کرد، ترجمه ابراهیم یونسی (تهران: پانیز، ۱۳۸۳)، ص ۱۰۹-۱۰۵.

۴۵. عبدالقادر کویی، گ ۱۷۱ ر.

۴۶. همان، گ ۱۸ ر.

۴۷. همان، گ ۸۶ ر.

۴۸. همان، گ ۱۶۴ پ و ۶۵ پ.

۴۹. همان، گ ۱۰۷ ر.

۵۰. همان، گ ۲۳۷ پ.

۵۱. همان، گ ۱۱۰ ر.

۵۲. همان، گ ۲۰۰ ر.

حلوان و مناطق کردنشین^{۵۳} و دو بیت از مستوره^{۵۴} اشاره کرد. دسته سوم شامل اصول و شیوه‌های نگارش منشیه^{۵۵} همراه با منشئاتی بدیع از مشاهیر و معاریف ادب و عرفان و سیاست کرد، از جمله مولانا خالد نقشبندی^{۵۶}، میرزا هدایت الله وزیر^{۵۷} و مستوره^{۵۸} است. اغلب این منشئات به خط نستعلیق شکسته و متفاوت با خط عبدالقادر کویی است. به نظر می‌رسد اخوانیه مستوره به خط محمدشفیع سندجی باشد.^{۵۹} اگرچه تمامی منشئات مزبور بسیار بدیع و دارای ارزش تاریخی هستند، اما مسامحه و اهمال عبدالقادر در ذکر نکردن منبع، چگونگی دستیابی، و فقدان تاریخ نگارش آن‌ها، خواننده را با چالشی ژرف مواجه می‌سازد. بی شک اخوانیه مستوره نیز از این قاعده مستثنی نیست. البته، به نظر می‌رسد با نقد درونی راوی و روایت، بخشی از چالش مزبور را بتوان مرتفع نمود.

اسناد تاریخی شامل سلطانیات، دیوانیات، اخوانیات و ... از دو جزء متن و اضافات تشکیل می‌شوند.^{۶۰} همان گونه که بدان اشارت رفت، اخوانیه مستوره به واسطه مسامحه عبدالقادر کویی فاقد اضافات، از جمله تاریخ کتابت، است. اما، در خصوص متن، اخوانیه مستوره با تمامی معیارهای رایج یک سند تاریخی، شامل رکن مقدمه، رکن حال و رکن خاتمه، هماهنگی دارد.

مستوره به وجه احسن از عهده رکن مقدمه که جای آشکار کردن قدرت قلم‌نویسنده است،^{۶۱} برآمده است. وی در تلفیقی از رکن حال یعنی شرح اشتیاق همراه با تشبیهات، استعارات، و تلمیحات^{۶۲} و رکن خاتمه حاوی توصیه، آرزو، و دعا،^{۶۳} نه تنها بر قدرت کلک منشیه و مترسلانه خود صحنه گذاشته، بلکه با ایهام نویسی، ذکاوت سرشار سیاسی ناشی از درک شرایط ناسامان سیاسی زمانه خود را به ثبوت رسانیده است. اخوانیه مستوره، در واقع جوایبه‌ای است بر اخوانیه رونق بدو.

۵۳. عبدالقادر کویی، گ ۲۰۰ پ.

۵۴. همان، گ ۲۲۱ پ.

۵۵. همان، گ ۱۳۳ ر؛ گ ۱۳۲ پ؛ گ ۱۵۰ ر؛ گ ۱۴۹ پ.

۵۶. همان، گ ۱۳۵-۱۳۴ پ

۵۷. همان، گ ۱۳۴.

۵۸. همان، گ ۲۳۳ پ.

۵۹. در خصوص خط اخوانیه مستوره، قس: عبدالقادر کویی، گ ۹۵ پ، کتیبه محمد شفیع سندجی با، همان گ ۲۳۳ پ، اخوانیه

مستوره.

۶۰. قائم مقامی، ص ۱۴۷.

۶۱. جهت اطلاع بیشتر در خصوص مؤلفه های رکن مقدمه، نک: قائم مقامی، ص ۱۵۴.

۶۲. جهت اطلاع بیشتر در خصوص مؤلفه های رکن حال، نک: همان، ص ۱۶۵.

۶۳. جهت اطلاع بیشتر در خصوص مؤلفه های رکن خاتمه، نک: قائم مقامی، ص ۱۵۴.

متن سند

۱. مکتوب مستوره خانم حرم خسروخان والی سندنجد دختر ابوالحسن بیگ سندنجدی در جواب نامه عم خودش
۲. دوشینه به هوای ادای نماز برخاستم^{۶۴} و خود را پی عبادت داور بی نیاز آراستم و به صدای اذان قدی افراختم، و جبهه خاک سجده منور ساختم. پس از دوگانه و تعقیب، دست اجابت به درگاه مجیب فرا داشتم «رب لا تذرني فرداً و أنت خير الوارثين»^{۶۵}
۳. بعد از تسبیح و تهلیل روی نیاز به سوی خالق هر عزیز و ذلیل گذاشتم که «انی مَسْنَى الضُّرِّ و أنت ارحم الراحمين»^{۶۶} در استغاثه سر فرو بردم تا این که گرد از انجم و اختر فرو بردم. رایت، خود گردن افراخت. سلطان خاور، کوس سلطنت نواخت. دیدم از جانب موطنم کتابی
۴. دادند و از چهره محنم، نقابی گشادند. گرفتم و شکرها کردم. گفتم و سجده‌ها بردم «الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب»، که از یارانم خطابی رسید و از دوستدارانم عتابی. پس از مطالعه دیدم که قصه از کریز عم است بعد از ملاحظه خواندم
۵. و حکایت از فرار آن همدم «فَفِرُّوا الی الله اِنِّی لکم مِنْهُ نذیر مبین»^{۶۷} اگرچه دل مملو از آتش آمد، ولی از این حرکت با برکت، مرا خوش آمد. نه هر که مخالفت از اقران کند، در شیوه انسان نیست و نه هر که از مخالفت دم زند، دوستانش
۶. نگویند چیست و کیست. چون خارج از سلسله در مذهب حقیقت، بل به روش طریقت، بدون همه‌مه و غلغله مه‌در است. اگرچه امورات همه وابسته به تقدیر و مقدر است. ولی، اگر به متابعت ولی نعمت، هجرت نمی‌کردی، گفتمی «انکم ایها الضالون المکذبون»^{۶۸} اکنون به موافقت آن حضرت،
۷. رسم مودت را به‌جای آوردی زبیدت خوانم و «السابقون السابقون اولئک المقربون»^{۶۹} باز بر سر وفای مزبور شدی و عازم صوب شهر زور. ترسم که در آن جا آسودگی دست نهد و فلک قید آلودگی به جبهه نهد، که همه وقت آن سرزمین

۶۴. در متن: برخواستم.

۶۵. قرآن کریم، انبیاء، ۸۹.

۶۶. قرآن کریم، انبیاء، ۸۳.

۶۷. قرآن کریم، الزیارت، ۵۰.

۶۸. قرآن کریم، واقعه، ۵۱.

۶۹. قرآن کریم، واقعه، ۱۱-۱۰.

۸. از شورش مردان کین و یورش کردان برزین آئین نمونه «یوم تأتی السماء بِدُخانِ مبین.»^{۷۰} گذشته از این هم شعارت را ندانم چه باشد. کجا دوستی که زحمت را به سر پنجه الفت بخراشد. شعر را نتوانی گفت که گویندت
۹. ان هذا الشاعر مجنون. به بازی، غمی از دل نتوانی رُفت که خواندنت «انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون.»^{۷۱} صید را میل نداری که نه شیوه
۱۰. فضلاست، تفرج را همت نمی‌گماری، که نه شیوه عقلاست. مجنون نه که در گریوه نشینی با این همه فضل، چگونه مفتون و کالیوه نشینی؟ پس از هجرت زمانی شنیدم
۱۱. که با شیخ شاهر الفتی داری و با آن یگانه دهر رسم مخالطی. بلی، شیخ فرید است و در هر فنون وحید، ولی اقوالش را اعتباری نیست
۱۲. و افعالش استقراری نه، که اگر شیخ ما صدیق بودی، عتیق بودی، با اختلاط دنیا صادقش، ولی با دوستی اعداء
۱۳. موافقش خوانی. سخن را بیش از اندازه گفتم چه سود از این سودای قال و قیل.
۱۴. «حسبنا الله نعم الوکیل.»^{۷۲} عمم، خبر را جو یا شوی؟ در قصلانم. دماغ تفصیل نگاری
۱۵. ندارم. «اعاذنا الله منه.» ناخوشی کذا تشریف فرماست.
۱۶. تا بار دیگر چگونه افتیم به هم. اگر به ولایت
۱۷. رفتی و دانستی که ما
- [حاشیه ۱:] حیات داریم،
- حاشیه ۲:] گاهی یادمان بفرمایند.
- حاشیه ۳:] نمی‌فهمم چه می‌نویسم. العاقبه
- حاشیه ۴:] بالخیر و العافیه و السلام.

بررسی نگرش حاکم بر متن روایت

در این جستار سعی بر آن است که ضمن بررسی انگیزه مستوره از نگارش اخوانیه، به خوانش متن

۷۰. قرآن کریم، دخان، ۱۰.

۷۱. قرآن کریم، مائده، ۹۰.

۷۲. قرآن کریم، آل عمران، ۱۷۳.

روایت دست یافت. به عبارتی آیا روح حاکم بر متن روایت، بازگو کننده یک اخوانیه منشیه و مترسلانه است یا بیانگر یک متن تاریخی؟ همان‌گونه که قبلاً بدان اشارت رفت، با مرگ خسروخان و فاعل مایشاء شدن والیه خانم و طوبی خانم، مادر و همسر رضاقلی خان - والی جدید - مستوره گوشه دنج مطالعه و مباحثه در حوزه‌های ادبیات و تاریخ را بر عرصه پر مخاطره سیاست ترجیح داد. البته والیه خانم نیز از ازدواج رضاقلی خان با طوبی خانم در جهت تحکیم پایه‌های قدرتش طرفی نیست. چراکه، این ازدواج سرآغاز نافرمانی رضاقلی خان در برابر مادرش گردید.^{۷۳} آغازی که نقطه پایانی بر تسلط والیه خانم بر رضاقلی خان محسوب می‌شود. سرانجام کشمکش‌های پنهانی میان والیه خانم با رضاقلی خان والی و همسرش طوبی خانم، آشکار شد. کما این‌که، در سال ۱۲۵۷ق. والیه خانم در اختلاف میان میرزا هدایت‌الله وزیر و رضاقلی خان والی، جانب وزیر را گرفت و زمینه ساز عزل رضاقلی خان و اعزامش به تهران گردید.^{۷۴} مردوخ علت این عزل را گزارش والیه خانم به دربار می‌داند و می‌نویسد که والیه خانم در این گزارش، کم تجربگی، جوانی، و عدم آگاهی رضاقلی خان را عامل شکست قشون اردلان از عبدالله پاشا دانسته است.^{۷۵} اعتماد السلطنه نیز علت شکست رضاقلی خان از عبدالله پاشا بابان را در «طروب و عیاشی» وی به هنگام لشکرکشی جستجو نموده است.^{۷۶} با عزل رضاقلی خان، میرزا هدایت‌الله با اختیار تام مأمور کردستان شد، والیه خانم نیز در تهران کفیل کارهای وی گردید.^{۷۷} در سال ۱۲۶۰ق. رضاقلی خان با کمک طوبی خانم مجدداً به حکومت کردستان منصوب شد، اما رفتار نابخردانه رضاقلی خان سبب ناخرسندی بزرگان از وی و حمایت ایشان از والیه خانم و امان‌الله خان گردید. از این‌رو، با دسایس والیه خانم، رضاقلی خان عزل و امان‌الله خان در جمادی الثانی ۱۲۶۲ق. به حکومت کردستان منصوب گردید.^{۷۸} البته، حکومت امان‌الله خان نیز چندان نپایید. زیرا، طوبی خانم با توسل به حاجی میرزا آقاسی فرمان عزل امان‌الله خان و حکومت رضاقلی خان را در ذی قعدة ۱۲۶۲ق. گرفت. بدین سان قبل از ورود رضاقلی خان، والی لاحق و طوبی خانم به سنندج، امان‌الله خان والی سابق و والیه خانم، سنندج را به مقصد تهران

۷۳. وقایع نگار، حقیقه ناصریه، ص ۱۲۶-۱۲۵.

۷۴. بابانی، ص ۷۵؛ سنندجی، ص ۲۲۵-۲۲۴.

۷۵. مردوخ، ص ۳۹۵.

۷۶. محمد حسن خان اعتماد السلطنه، تاریخ منتظم ناصری، تصحیح دکتر محمد اسماعیل رضوانی، ج ۳ (تهران: دنیای کتاب،

۱۳۴۷)، ص ۱۶۴۶.

۷۷. سنندجی، ص ۲۲۶-۲۲۵.

۷۸. مستوره، تاریخ اردلان، ص ۱۹۷؛ وقایع نگار، ص ۱۲۷-۱۲۶؛ سنندجی، ص ۲۲۶-۲۲۵.

ترک کردند.^{۷۹}

رضاقلی خان بعد از استقرار بر حکومت، به سرکوب عوامل و حامیان امان‌الله خان و والیه خانم پرداخت. مستوره فهرست کاملی از فراریان جور و تعدی رضاقلی خان را ارائه نموده است. از جمله این فراریان، حسینقلی خان حاوی پسر عمه مستوره و حاکم انتصابی امان‌الله خان در روانسر بود و وی در ذی قعدة ۱۲۶۲ق. به سلیمانیه گریخت و نزد عبدالله پاشا بابان پناهنده شد. متعاقب وی، نجفقلی خان اردلان - حاکم جوانرود - میرزا فتاح - حاکم سقز - و میرزا محمد ریش سفید مریوان که همگی از نزدیکان امان‌الله خان بودند، روانه شهر زور شدند و در کف حمایت عبدالله پاشا بابان قرار گرفتند.^{۸۰} اگرچه مستوره در این خصوص نامی از عمویش میرزا عبدالله رونق به میان نیاورده است. اما بنا بر اخوانیه مزبور می‌توان چنین استنتاج نمود که میرزا عبدالله رونق نیز جزو مغضوبین امان‌الله خان بوده است که با صلاح‌دید خواهر زاده‌اش حسینقلی خان اردلان، عازم شهر زور شده است. مستوره در نامه خود هجرت رونق را «حرکت با برکت» دانسته چون «به متابعت ولی نعمت» یعنی حسینقلی خان صورت گرفته است.

اگرچه، از متن اخوانیه رونق به مستوره اطلاعی در دست نیست. اما، به نظر می‌رسد می‌توان بر مضمون آن دست یافت. مستوره، نامه رونق را عتاب آمیز قلمداد نموده است. به راستی علت عتاب رونق به مستوره چه بوده است؟ مستوره عتاب رونق را با واژگانی طعنه آمیز پاسخ گفته است. وی رونق را به شاهینی پر ریخته و پیری فرتوت - کریز - تشبیه نموده است که فرار را برقرار ترجیح داده است. وی در این خصوص می‌نویسد: «دیدم که قصه از کریز عم است ... و حکایت از فرار آن همدم!»

به نظر می‌رسد علت عتاب رونق همانا همراهی نکردن مستوره با او در مهاجرت به شهر زور بوده است. کما این که، اظهار نظر مستوره را در انعکاس همین عتاب می‌توان جستجو نمود. مستوره در توصیه به رونق می‌نویسد: «ترسم که در آن جا [شهر زور] آسودگی دست ندهد... که همه وقت آن سرزمین، از شورش مردان کین و یورش گردان برزین آئین ... گذشته» مستوره در ادامه، حضور رونق در شهر زور را بی‌مورد دانسته و می‌نویسد: «صید را میل نداری که نه شیوه فضااست. تفرج را همت نمی‌گماری، که نه شیوه عقلاست.»

مستوره سپس رونق را از مصاحبت با یکی از مشایخ شهر زور بر حذر داشته، وی را فاقد اعتبار

۷۹. مستوره، تاریخ اردلان، ص ۲۰۳-۲۰۱؛ وقایع نگار، ص ۱۲۸-۱۲۷؛ سندجی، ص ۲۳۰-۲۲۷.

۸۰. مستوره، تاریخ اردلان، ص ۲۰۴.

و صداقت می‌داند. مستوره در این خصوص می‌نویسد: «پس از هجرت زمانی شنیدم که با شیخ الفتی داری و با آن یگانه دهر رسم مخالطتی. بلی، شیخ فرید است و در هر فنون وحید. ولی اقوالش را اعتباری نیست و افعالش استقراری نه» متأسفانه علی‌رغم جستجوی فراوان، هویت شیخ مزبور احراز نشد. البته گمان بر آن است که وی یکی از مشایخ طریقت در شهر زور بوده باشد.

تغییر لحن مستوره در بخش واپسین نامه، بسیار قابل تأمل است. مستوره در پایان مکتوبش از شیوه منشیانه مبتنی بر نگارش مسجع و متکلف عدول کرده و نامه خود را با واژگانی نه چندان منشیانه و نسبتاً عامیانه به فرجام می‌رساند. کما این که در وهله نخست این فرضیه به ذهن خواننده متبادر می‌گردد که شاید این قسمت از کلک مستوره صادر نشده باشد. اما با اندکی مذاقه می‌توان چنین استنباط نمود که در تغییر خامه مستوره تعدمی وجود داشته است. مستوره در این قسمت با استعانت از ایجاز، ایهام، و حتی خفص جناح، گزارشی بدیع از وضعیت ناهنجار خود و کردستان ارائه نموده است. همچنین مستوره بسیار زیر کانه، با توجه به آن که «سخن را بیش از اندازه گفته» در خصوص محل سکونت خود فقط به جمله «در قصلانم» بسنده کرده است.

روستای قصلان واقع در هشت کیلومتری شمال قروه^{۸۱} در دوران حکومت امان‌الله‌خان اردلان (۱۲۴۰ - ۱۲۱۴ق) دارالحکومه بلوک اسفند آباد، بوده است.^{۸۲} امان‌الله خان توجه خاصی به قصلان نموده وی در این روستا، قلعه، عمارت، حمام، بازار، و باغ بزرگی احداث کرد. اما، با مرگ وی اینیه احداثی مورد بی‌توجهی قرار گرفت. کما این که، وقایع نگار در سال ۱۳۰۹ق. یادآور شده است که: «مدت چهل سال به هیچ وجه تعمیری از این بناها نشده، جمیعاً خراب و ویران گشته»،^{۸۳} میرزا شکر الله سنندجی نیز در سال ۱۳۱۹ق. قصلان را «بالمره خراب» گزارش نموده است.^{۸۴}

با توجه به گزارش‌های وقایع نگار و میرزا شکر الله سنندجی، قصلان در دوران حکومت امان‌الله خان دوم (۱۲۸۴-۱۲۶۵ق) رو به ویرانی نهاده است. بنابراین، قصلان در زمان حیات مستوره، هنوز آباد و مورد توجه بوده است. حکومت قصلان در دوران امان‌الله‌خان اول (۱۲۴۰-۱۲۱۴ق) به حسینقلی خان اردلان واگذار شد.^{۸۵} با به قدرت رسیدن خسروخان (۱۲۵۰-۱۲۴۰ق) ابتدا حکومت قصلان از حسینقلی خان گرفته شد. اما، بعد از ازدواج خسروخان با مستوره در سال ۱۲۴۴ق. مجدداً

۸۱. حسینعلی رزم آراء فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۵، (تهران: سازمان جغرافیایی کشور، ۱۳۲۸)، ص ۳۲۸.

۸۲. مستوره، تاریخ اردلان، ص ۱۷۱ و ۱۶۹؛ وقایع نگار، ص ۴۲.

۸۳. وقایع نگار، ص ۴۲.

۸۴. سنندجی، ص ۲۲.

۸۵. مستوره، تاریخ اردلان، ص ۱۶۹.

حسینقلی خان به حکومت قصلان منصوب گردید.^{۸۶}

قصلان از سال ۱۲۶۰ق. به بعد به واسطه گسترش بحران حاکمیت در کردستان، موقعیت ویژه‌ای یافت. والیه‌خانم که در این سال با حکومت مجدد رضاقلی خان مواجه شده بود، به منظور جلوگیری از بسط حکومت رضاقلی خان، موفق شد تا حکومت بلوک اسفندآباد را جهت فرزند محبوبش امان الله خان از کردستان موضوع کند.^{۸۷} البته جدا کردن بلوک اسفندآباد از کردستان مسبوق به سابقه بوده است. میرزا شکر الله سنندجی ضمن بررسی بلوک اسفندآباد یادآور شده که اسفندآباد قبلاً جزو قلمرو علی شکر بوده است.^{۸۸} مردوخ نیز این نکته را تأیید کرده است.^{۸۹} علی شکر بهارلو یکی از امرای جهانشاه قراقوینلو بود. وی بعد از مرگ شاهرخ، ابتدا سلطانیه و سپس همدان، درگزین و قزوین را تا قم به نام جهانشاه تصرف کرد، از اینرو جهانشاه وی را به حکومت همدان منصوب کرد.^{۹۰} بدین سان همدان، به قلمرو علی شکر معروف شد.^{۹۱}

در دوران قاجار نیز فتحعلی شاه، حکومت بلوک اسفندآباد را از حکومت حسنعلی خان اردلان (۱۲۱۴-۱۲۰۹ق) جدا و به امان الله خان واگذار کرد.^{۹۲} به نظر می‌رسد همین پیشینه باعث شد تا والیه خانم به سهولت توانست اسفندآباد را از کردستان جدا و قصلان را به کانون مخالفان والی تبدیل کند. از جمله مخالفان رضاقلی خان که با کمک اولیای دولت مرکزی در قصلان دارالحکومه اسفندآباد سکنی گزیدند، می‌توان به حسینقلی خان اردلان و برادرش محمد صادق خان اردلان و میرزا هدایت الله وزیر اشاره کرد.^{۹۳} با ورود این بزرگان به قصلان، امان الله خان نیز دلگرم شده وارد قصلان گردید. وی در جمادی‌الثانی ۱۲۶۲ق. از قصلان رهسپار سنندج گردید و حکومت کردستان را در دست گرفت.^{۹۴} اما به واسطه جدایی اسفندآباد از کردستان، حکومت اسفندآباد را از دست

۸۶. مستوره، تاریخ اردلان، ص ۱۷۶.

۸۷. همان، ص ۱۹۲.

۸۸. سنندجی، ص ۲۲.

۸۹. مردوخ، ص ۳۰۵.

۹۰. ابوبکرطهرانی، تاریخ دیاربکریه، به تصحیح و اهتمام نجاتی لوغال و فاروق سومر، (تهران: طهوری، ۱۳۵۶)، ص ۲۹۷ و

۲۹۵.

۹۱. احمدصابری همدانی، تاریخ مفصل همدان، ج ۱ (همدان: عین القضاة همدانی، ۱۳۷۵)، ص ۱۷-۱۶.

۹۲. اگرچه ملامحمدشریف‌قاضی‌ذیل حکومت‌حسنعلی‌خان از جدایی اسفندآباد از کردستان سخنی به میان نیاورده است، اما

خسرو مصنف اردلان و میرزا شکر الله سنندجی بر آن تأکید کرده اند. جهت اطلاع بیشتر نک: ملامحمد شریف قاضی، زبده‌التواریخ،

به اهتمام محمد رئوف توکلی (تهران: توکلی، ۱۳۷۹)، ص ۸۹-۸۷؛ مصنف اردلان، ص ۸۳؛ سنندجی، ص ۱۸۲-۱۸۱.

۹۳. سنندجی، ص ۲۲۵.

۹۴. مستوره، تاریخ اردلان، ص ۲۰۱-۲۰۰.

داد. کما این که طوبی خانم از همین فرصت سود جست، حکومت قصلان را جهت همسرش رضاقلی خان تصاحب نمود و حامیان رضاقلی خان والی سابق و مخالفان امان الله خان والی لاحق را در قصلان جای داد.^{۹۵}

با عزل امان الله خان و به قدرت رسیدن رضاقلی خان در ذی قعدة ۱۲۶۲ق. قصلان بار دیگر میان حامیان و مخالفان والی وقت دست به دست شد. امان الله خان دوم والی معزول به حکومت اسفند آباد منصوب شد. وی محمد جعفرخان اردلان را نایب الحکومه قصلان نمود. از اینرو تعدادی از گریختگان حکومت رضاقلی خان که همراه حسینقلی خان اردلان به سلیمانیه مهاجرت کرده بودند؛ احتمالاً با توصیه حسینقلی خان از سلیمانیه رهسپار قصلان شدند. مستوره در این خصوص می‌نویسد: «نجفقلی خان اردلان و میرزا فتاح و سایرین هم که در سلیمانیه متوقف بودند، مراجعت و به اسفندآباد آمده به مرافقت ایشان به سر بردند ولی رفتار رضاقلی خان با هواداران امان الله خان ثانی که در سندنجد باقی مانده بودند، هر روز شدت می یافت. چنان که اسماعیل بیگ ... را بدون جهت معدوم کردند.»^{۹۶}

به نظر می‌رسد مستوره نیز بنا بر شدت عمل رضاقلی خان و صلاح‌دید حسینقلی خان اردلان در ذی قعدة ۱۲۶۲ق. از سندنجد به قصلان، کانون مخالفان رضاقلی خان والی مهاجرت کرده است. البته این مهاجرت نه به واسطه حمایت از والیه خانم و امان الله خان بلکه به تعبیر خودش «به متابعت ولی نعمت» یعنی حسینقلی خان اردلان پسر عمه اش، انجام یافته است. احتمالاً تاریخ نگارش نامه مستوره به رونق نیز در ذی قعدة یا ذی حجه ۱۲۶۲ق. بوده است. حال می‌توان چنین استنباط نمود که مستوره، رونق را از حضور در شهر زور بر حذر و با عبارت موجز «در قصلانم» وی را جهت مهاجرت به قصلان تشویق نموده است.

ایهام مستوره در عبارت «دماغ تفصیل نگاری ندارم ... ناخوشی کذا تشریف فرماست» مستور شده است. به گونه‌ای که ابتدا این گمان به ذهن خواننده خطور می‌کند که وی به واسطه ناخوشی - بیماری - دماغ تفصیل نگاری ندارد. اما با نگاهی به سطور پیشین اخوانیه مستوره که آکنده از عبارات مسجع، متکلف و چه بسا همراه با اطناب ممل است، خلاف این پندار به ثبوت می‌رسد. بنابراین، اظهار مستوره به ناخوشی، همانا پریشانی و فسرده دلی از روزگار نامراد است، نه بیماری جسمی. البته مستوره در جمله بعدی که می‌توان آن را شاهکار اخوانیه وی قلمداد نمود، رفع ابهام

۹۵. سندنجدی، ص ۲۰۵-۲۰۴.

۹۶. مستوره، تاریخ اردلان، ص ۲۰۵-۲۰۴.

کرده، می‌نویسد: «تا بار دیگر چگونه به هم افتیم» بی شک در این عبارت نه ابهامی است و نه ابهامی. در واقع مبرهن است که منظور مستوره، کشمکش‌های نابخردانه و الیه خانم و امان‌الله خان مغلوب و متواری از یک سو و رضاقلی خان والی و طوبی خانم غالب، از سویی دیگر است.

با آن که مستوره با خفص جناح داهیانہ «نمی‌فهم چه می‌نویسم، العاقبه بالخیر و العافیه والسلام» نامه خود را به فرجام رسانیده و از توضیح در خصوص علت مهاجرتش به قصلان و گسترش نابه‌سامانی در کردستان احتراز جسته، اما پیش‌بینی‌اش به وقوع پیوست و طرفین درگیر به تعبیر مستوره «بار دیگر به هم افتادند» زیرا، به سبب دسایس والیه در تهران علیه رضاقلی خان و طوبی خانم،^{۹۷} که وقایع نگار پسر رونق در لفافه از وی با صفت «معاند» یاد کرده، آغازگر دور جدیدی از کشمکش‌های سیاسی شد. وقایع نگار در این خصوص می‌نویسد: «معاندین در دربار شاهی، رضاقلی خان را متهم به دوستی با بهمن میرزا کردند.»^{۹۸} میرزا شکر الله سندی نیز به تبع وقایع نگار، یاد آور شده «رضاقلی خان والی از روی کم‌تجربگی، خیالات دور و دراز با بهمن میرزا حاکم آذربایجان بنای خود سازی گذاشت.»^{۹۹} مورخین قاجار از جمله جهانگیر میرزا، سپهر، هدایت، و اعتماد السلطنه، علت عزل رضا قلی خان را همکاری‌های پیدا و پنهان وی با بهمن میرزا - برادر اعیانی محمد شاه و مدعی سلطنت - دانسته‌اند.^{۱۰۰} سپهر در گزارشی موجز اما کامل، می‌نویسد: «چون والی کردستان آلوده به عصیان بود، کیفر او را واجب شمردند.»^{۱۰۱} عبدالقادر بابانی بر خلاف گزارش‌های یاد شده همکاری و همراهی رضاقلی خان با بهمن میرزا را منتفی دانسته، می‌نویسد: «رضاقلی خان ابداً در این خیالات مدخلیتی نداشت.»^{۱۰۲} چریکف نیز علت عزل رضاقلی خان را مخالفت مادرش والیه خانم با حکومت وی قلمداد نموده است.^{۱۰۳}

سرانجام سعایت والیه خانم علیه رضاقلی خان مؤثر واقع شد و محمد شاه فرمان عزل رضاقلی خان

۹۷. مستوره، تاریخ اردلان، ص ۱۹۳.

۹۸. وقایع نگار، ص ۱۲۸.

۹۹. سندی، ص ۲۳۰.

۱۰۰. جهانگیر میرزا، تاریخ نو، به اهتمام عباس اقبال (تهران: علی اکبر علمی، ۱۳۲۷)، ص ۳۴۰؛ محمد تقی سپهر، ناسخ التواریخ، به اهتمام جمشید کیانفر (تهران: اساطیر، ۱۳۷۷)، ص ۹۰۵-۹۰۳؛ رضا قلی خان هدایت، روضه الصفاى ناصری، ج ۱۵، به اهتمام جمشید کیانفر (تهران: اساطیر، ۱۳۸۰)، ص ۸۳۸۴-۸۳۸۱؛ اعتماد السلطنه، تاریخ منتظم ناصری، ج ۳، ص ۱۶۸۷.

۱۰۱. سپهر، ج ۲، ص ۹۰۳.

۱۰۲. بابانی، ص ۸۱.

۱۰۳. چریکف، سیاحتنامه مسیو چریکف، ترجمه آبکار مسیحی، به کوشش علی اصغر عمران (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۹)،

را صادر نمود. حاج میرزا آقاسی، خسروخان گرجی را مأمور عزل و دستگیری رضاقلی خان نمود. خسروخان روانه کردستان شد. وی در گروس، رضاقلی خان را به اردوی خود دعوت کرد و با خدعه بر او دست یافت. خسروخان، والی معزول را به تهران فرستاد و خود بدون هیچ گونه مانع و رادعی به عنوان حاکم کردستان وارد سندنجد گردید.^{۱۰۴} با ورود خسروخان گرجی به سندنجد، حدود ۱۰۰۰ نفر از اعیان کردستان به اورامان مهاجرت کردند، مستوره یکی از این مهاجرین بود. وی علی رغم توضیح مبسوط در خصوص مهاجرت به شهر زور از طریق اورامان،^{۱۰۵} دوران اقامتش در قصلان را به کلی حذف نموده است. کما این که خواننده چنین گمان می کند که مستوره نیز از سندنجد به اورامان مهاجرت کرده است.

همچنین عدم توضیح مستوره در خصوص این که چه کسانی از اعیان و اعزه کردستان در این جمعیت هزار نفری حضور داشته‌اند؛ زمینه ساز تحریف رونق شد. توضیح آن که رونق بر خلاف اخوانیه مزبور، به کلی مهاجرت خود به شهر زور قبل از ورود خسروخان به سندنجد را حذف و خود را یکی از مهاجرین و همراه مستوره قلمداد نموده است. وی در این خصوص می نویسد: «مستوره در سنه ۱۲۶۳ ق. به علت فترت ولایت با خویش و عشیرت که یکی از آن‌ها حقیر بود، جلای وطن را اختیار و ملک بابان و خاک روم سکونت قرار داد.»^{۱۰۶} مستوره بعد از ورود به شهر زور، مورد حمایت حسینقلی خان قرار گرفت. حسینقلی خان شرایط اقامت شرایط اقامت مستوره و رونق و حدود یکصد نفر از خاندان ایشان را در سلیمانیه فراهم کرد.^{۱۰۷} بدین ترتیب مستوره و رونق در سلیمانیه در کنف حمایت وی قرار گرفتند، اما مرگ نا به هنگام حسینقلی خان در ۴ ذی حجه ۱۲۶۳ ق.^{۱۰۸} ضربه روحی شدیدی بر مستوره وارد نمود، تأثر مستوره در واپسین جمله تاریخش مسطور است «من مستوره مهجوره نیز در فراق آن جان عزیز دو سه روز است، جسم و جان از بلای ناخوشی تب خیز است تا خواست خدا چه باشد.»^{۱۰۹} سرانجام همین تأثر و بیماری ناشی از آن، باعث مرگ مستوره در محرم ۱۲۶۴ ق. در سلیمانیه گردید.^{۱۱۰}

۱۰۴. وقایع نگار، ص ۱۲۸-۱۲۷؛ سندنجدی، ص ۲۳۲ - ۲۳۰؛ مردوخ، ص ۴۰۰.

۱۰۵. مستوره، ص ۲۰۹.

۱۰۶. رونق، ص ۴۳۸.

۱۰۷. مستوره، ص ۲۱۰.

۱۰۸. همان.

۱۰۹. همان.

۱۱۰. همان، ص ۲۱۱.

نتیجه‌گیری

اثبات مستدل فرضیه تحریف تاریخ مستوره توسط عمویش رونق امری است بسا دشوار. اما، اثبات تحریف برگ‌های پایانی تاریخ مستوره، با استعانت از اخوانیه مزبور میسر است. تاکنون، بنابر مندرجات تاریخ مستوره، گمان بر این بوده است که میرزا عبدالله رونق سنجی در مهاجرت بزرگ اعیان کردستان در سال ۱۲۶۳ق. که در اثر حکومت خسروخان گرجی صورت پذیرفت، همراه مستوره بوده است. اما، اخوانیه مستوره به رونق که قبل از این مهاجرت در اواخر سال ۱۲۶۲ق. به رشته تحریر در آمده است، نه تنها پندار مزبور را به چالش کشانید، بلکه، در انکشاف نکاتی بدیع حائز اهمیت گردید. بداعت این نکات همانا اثبات تحریفات رونق در واپسین برگ‌های تاریخ مستوره است. این تحریف‌ها شامل موارد ذیل است:

رونق در مهاجرت مستوره به شهر زور، همراه وی نبوده است. زیرا، بنابر اخوانیه مزبور، رونق قبل از این مهاجرت در سومین دوره حکومت رضاقلی خان در شهر زور بوده است. در حالی که مستوره نیز در همین ایام در قصلان - کانون مخالفان رضاقلی خان - اقامت داشته است. همچنین، به نظر می‌رسد علت ناخرسندی مستوره از حضور رونق در شهر زور و عدم حضورش در قصلان، عدم تمکین رونق از حسینقلی خان اردلان و عاقبت طلبی وی بوده است. بدین سان رونق توانست با تحریف واپسین برگ‌های تاریخ مستوره و نگارش تتمه‌ای بر آن، هنایشی ژرف در قلب وقایع مهاجرت اعیان سنج به سلیمانیه ایجاد نماید.

کتاب‌نامه

- احمدی آئین، جمال. مستوره: برگ‌هایی از تاریخ سر به مهر. اربیل: آراس، ۲۰۰۵.
- اردلان، شیرین. خاندان کرد اردلان در تالاقی امپراطوری‌های ایران و عثمانی. ترجمه مرتضی اردلان. تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۸۷.
- اعتماد السلطنه، محمد حسن خان. تاریخ منتظم ناصری. ج ۳. تصحیح دکتر محمد اسماعیل رضوانی. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۷.
- بابانی، عبدالقادر. سیرالاکراد. به اهتمام محمد رؤف توکلی. تهران: توکلی، ۱۳۶۶.
- جواد، علی. ممالک عثمانیه. ج ۳. استانبول: محمود بک مطبعه‌سی، ۱۳۱۴ ق.
- جهانگیر میرزا. تاریخ نو. به اهتمام عباس اقبال. تهران: علی اکبر علمی، ۱۳۲۷.
- چریکف، سیاحتنامه مسیو چریکف. ترجمه آبکار مسیحی. به کوشش علی اصغر عمران. تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۹.
- حیرت سجادی، عبدالحمید. شاعران پارسی‌گوی کرد. تهران: احسان، ۱۳۷۵.

- خاوری، فضل‌الله. تذکره خاوری. به کوشش میرهاشم محدث. زنگان: زنگان، ۱۳۷۹.
- ده باغ، جه لال. حاجی قادرکویی. سلیمانی: مه کتبه بی بیرو هوشیاری، ۲۰۰۹.
- دیوان بیگی، احمد. حدیقه الشعرا. ج ۱. مقدمه، تصحیح و تحشیه دکتر عبدالحسین نوایی. تهران: زرین، ۱۳۶۴.
- _____ . حدیقه الشعرا. ج ۳. مقدمه، تصحیح و تحشیه دکتر عبدالحسین نوایی. تهران: زرین، ۱۳۶۶.
- رزم آرا، حسینعلی. فرهنگ جغرافیایی ایران. ج ۵. تهران: سازمان جغرافیایی کشور، ۱۳۲۸.
- رونق سنجی، عبدالله. تذکره حدیقه امان‌اللهی. تصحیح و تحشیه دکتر ع. خیامپور. تبریز: دانشکده ادبیات تبریز، ۱۳۴۴.
- زکی بیگ، محمد امین. زبده تاریخ کرد و کردستان. ج ۱. ترجمه یدالله روشن اردلان. تهران: توس، ۱۳۸۱.
- سپهر، محمد تقی. ناسخ التواریخ. ج ۲. به اهتمام جمشید کیانفر. تهران: اساطیر، ۱۳۷۷.
- سنجدی، میرزا شکر الله. تحفه ناصری. مقدمه، تصحیح و مقابله دکتر حشمت‌الله طیبی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۵.
- شریف قاضی، ملامحمد. زبده التواریخ. به اهتمام محمد رئوف توکلی. تهران: توکلی، ۱۳۷۹.
- صابری همدانی، احمد. تاریخ مفصل همدان. ج ۱. همدان: عین القضاة همدانی، ۱۳۷۵.
- طهرانی، ابوبکر. تاریخ دیاربکریه. به تصحیح و اهتمام نجاتی لوغال و فاروق سومر. تهران: طهوری، ۱۳۵۶.
- عبدالقادر کویی طیب. مجموعه. خطی. کتابخانه مجلس شورای اسلامی. شماره ۸۹۳۱/۱۱۹.
- عہلی قادر، خانزاد. زمانی شیعری. حاجی قادر کویی و مه حوی و شیخ ره‌زاری تاله بانی. هه ولیر: له بلاو کراوه کانی ٹه کادیمیای کوردی، ۲۰۱۲.
- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی. ج ۲۹/۱. به کوشش محمد حسین حکیم. تهران: کتابخانه، موزه و اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۰.
- قائم مقامی، جهانگیر. مقدمه‌ای بر شناخت اسناد تاریخی. تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۰.
- ماه شرف خانم کردستانی. دیوان مستوره، با مساعی حاجی شیخ یحیی معرفت. تهران: مباشر طبع محمد رضانی و مطبعه شوروی، ۱۳۰۴.
- _____ . دیوان مستوره. به کوشش احمد کرمی. تهران: نشریات ما، ۱۳۶۲.
- مردوخ روحانی، بابا. تاریخ مشاهیر کرد. به کوشش محمد ماجد مردوخ روحانی. ج ۲، تهران: سروش، ۱۳۸۲.
- مردوخ، محمد. تاریخ مردوخ. تهران: کارنگ، ۱۳۷۹.
- مستوره، تاریخ اردلان. مقدمه و تصحیح ناصر آزادپور. سنج: چاپخانه بهرامی، ۱۹۴۶.
- _____ . دیوان مستوره. مقابله و تصحیح ماجد مردوخ روحانی. اربیل: آراس، ۲۰۰۵.
- مصنف اردلان، خسرو. لب التواریخ. تهران: کانون خانوادگی اردلان، ۱۳۵۶.
- مک داول، دیوید. تاریخ معاصر کرد. ترجمه ابراهیم یونسی. تهران: پانیزد، ۱۳۸۳.
- والیه، حسن جهان خانم و والی خسروخان. دیوان والیه و والی و بساط و نشاط. به کوشش یدالله روشن اردلان. تهران: توکلی، ۱۳۸۶.
- وقایع نگار، علی اکبر. حدیقه ناصریه و مرات‌الظفر. به کوشش محمد رئوف توکلی. تهران: توکلی، ۱۳۷۹.

هدایت، رضاقلی خان. *روضه الصفاى ناصرى*. به اهتمام جمشید کیانفر. ج ۱۵، تهران: اساطیر، ۱۳۸۰.
_____ . *مجمع الفصحاح*. ج ۲. بخش اول. به کوشش مظاهر مصفا. تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۹.